

محمد حسین حافظیان*

چکیده:

مصر به واسطه پیشینه فرهنگی و سیاسی خود از جایگاه مهمی در خاور میانه و شمال آفریقا برخوردار است و تحولات این کشور اغلب با دقت و حساسیت دنبال می‌شود. به رغم رشد اقتصادی طی چند سال گذشته، مصر در سال ۲۰۰۸ شاهد تشدید مشکلات اقتصادی و در نتیجه اعتراضات عمومی گسترده‌ای بوده است که سیاستهای دولتی و سبک حکومتی حسنی مبارک را زیر سؤال می‌برد. با این حال، به نظر نویسندگان، این رویداد را نمی‌توان نقطه عطفی در تاریخ مصر دانست زیرا دولت توانسته است با کنترل اوضاع، و به ویژه سرکوب مستمر گروههای مخالف، مانع از آن شود که سرخوردگی عمومی منجر به تحولی اساسی شود. در نتیجه اعتراضات نسبت به وضعیت نامناسب سیاسی و اقتصادی احتمالاً تا حل مسئله جانشینی مبارک بی‌نتیجه خواهد ماند و تحولی شگرف در سبک حکومتی مصر پدید نخواهد آورد.

کلید واژه‌ها: ملی‌گرایی مصری، سیاست افتتاح، بحران اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی،

اقتدارگرایی بوروکراتیک

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

فصلنامه مطالعات خاور میانه، سال پانزدهم، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، صص ۹۵-۱۲۰

در نیمه نخست سال ۲۰۰۸ کشور مصر با بحران شدیدی از نظر کمبود مواد غذایی و بدتر شدن وضعیت اقتصادی روبه‌رو شد که به ناآرامی اجتماعی و برخی اعتصابات منجر گشت؛ اعتصابهایی که دقیقاً با برگزاری انتخابات شوراهای محلی مصر در ماه آوریل هم‌زمان شد. حکومت مصر که از رفع مشکلات اقتصادی تا حد زیادی درمانده است، هم‌زمان به سرکوب گروه‌های مخالف خود به ویژه اخوان المسلمین نیز دست زد که به تشدید بحران کنونی منجر گشت. دو پدیده مشخصه شرایط کنونی مصر است: نخست بدتر شدن شرایط اجتماعی - اقتصادی به رغم رشد اقتصادی و آزادسازی چشمگیر؛ و دوم بدتر شدن محیط سیاسی. هم‌اکنون پرسش این است که آیا مصر در حال تجربه نقطه عطفی در تاریخ معاصر خود می‌باشد که می‌تواند پایه‌های حکومت اقتدارگرای مبارک را سست کند و یا اینکه حکومت همچنان به رغم رویارویی با مشکلات شدید اقتصادی، کنترل اوضاع را در اختیار خود دارد؟ فرضیه مطرح شده در پاسخ به پرسش این مقاله این است که سرخوردگی عمومی از وضعیت نابسامان اقتصادی و اجتماعی، تحولی شگرف در سبک حکومتی و نظام سیاسی مصر پدید نخواهد آورد؛ زیرا رژیم مبارک همچنان اوضاع را به طور کامل در کنترل دارد و امکان فعالیت سازمان‌یافته برای گروه‌های مخالف وجود ندارد. برای درک بهتری از شرایط کنونی مصر، در آغاز نگاهی گذرا به وضعیت اقتصادی و سیاسی مصر در طی نیم قرن گذشته انداخته خواهد شد تا پایه‌های سیاست کنونی حکومت مصر در چارچوب تاریخی آن بیشتر مشخص گردد.

دولت و نظام سیاسی در مصر

الف. در دوران پادشاهی

دره رود نیل و گسترده‌گی زمینهای بیابانی، همواره دو واقعیت جغرافیایی هستند که پایه ویژگیهای برجسته سیاست مصر را تا به امروز فراهم می‌آورند: ۱. تمرکز اقتدار؛ ۲. آسانی کنترل سیاسی؛ ۳. ثبات سیاسی؛ و ۴. بوروکراتیک شدن قدرت.^۱

در میان کشورهای خاورمیانه، مصر یکی از کهن‌ترین ملت - دولتهای جهان است و درازترین تاریخ نوسازی را در جهان عرب دارد که به دوره ۱۸۰۱-۱۷۹۸ یعنی زمان اشغال مصر توسط ناپلئون بناپارت برمی‌گردد.^۲ گهگاه ابراز عقیده می‌شود که مصر تنها دولت واقعی در جهان عرب است. از لحاظ ژئوپلیتیک، مصر یکی از کهن‌ترین دولتهای روی زمین است که به حدود ۵۰۰۰ سال پیش بازمی‌گردد. تاریخ دولت مدرن در مصر معمولاً با سلطنت محمد علی مشخص می‌شود که در ۱۸۰۵ به قدرت رسید. وی نه تنها ارتش ملی، بلکه یک شبکه صنعتی گسترده و نظام آموزشی چشمگیری ایجاد کرد.^۳

حاکمان سده نوزدهمی مصر در تلاش برای تقویت خودکامگی خود، توسعه یک طبقه نوین اداری از مصریان را تشویق کردند که به یکی از پایه‌های قدرت آنها (از لحاظ اجرای خط مشی‌ها و تضمین کنترل) تبدیل شد و به طور مستمر به ویژه در زمان بریتانیایی‌ها رشد پیدا کرد. این طبقه نقش خلاق در ابداع و قانونی کردن تحول نداشت. این کار مسئولیت فرد حاکم بود که معمولاً به وسیله قانون سفت و سخت یا ملاحظات قانون اساسی، محدود نمی‌شد. این هیولای اداری تنها گسترده‌ترین عملکرد ملی یا کارشکنی آن را تضمین می‌کرد. در همان حال، این طبقه نوین دولت مدرن را کم‌کم منبع رفاه و شکوفایی خود ملاحظه می‌کرد، که بر خلاف دیگر گروههای اجتماعی و سیاسی پیش از آن بود. از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲، فشار مصری‌ها بر بریتانیایی‌ها برای آزادی سیاسی رشد بیشتری یافت و در فوریه ۱۹۲۲، بریتانیایی‌ها به وضعیت تحت الحمایگی پایان دادند و این کشور را سلطنت مشروطه اعلام کردند. در تئوری، مصری‌ها می‌توانستند کاملاً آزاد باشند، اما در عمل نظم نوین سیاسی جلوه‌ای ظاهری برای حفظ کنترل بریتانیا بود.

مصر صاحب یک هویت ملی نیرومند بود که کمک مهمی در ایجاد اقتدار سیاسی را فراهم می‌کرد. در ۱۹۲۲، احزاب و پارلمانهای نوپا قادر به کسب استقلالی محدود از بریتانیایی‌ها بودند که در ۱۹۳۶ گسترش داده شد، اما آنان از عهده تحول اجتماعی و اقتصادی برنمی‌آمدند. به علاوه، ناکامی این احزاب و پارلمانها برای اداره کشور به دور از حکومت خارجی موجب انکار آنها به عنوان ابزارهای نوسازی گشت. ابوشی در خصوص دولت

مصر می نویسد که «بی اعتمادی به دولت حس مسئولیت مدنی مردم مصر را متأثر ساخت. آنان دستگاه حکومت را چیزی بیش از محل کار هزاران مصری نمی دیدند که حقوق اندکی می گرفتند و چیز اندکی تولید می کردند. حکومت، ساختاری نهادین نبود که برای خدمت به شهروندان ایجاد شده باشد؛ حکومت اساساً یک نهاد بهره کشی به شمار می رفت.»^۴ در مصر، حکومتها از دوران محمد علی به منظور کنترل روستاها و کسب عواید بر زمین داران متکی بودند. در نتیجه، به رغم قرار گرفتن در معرض سه اصلاح ارضی در زمان ناصر، زمین داران به گونه ای شگفت انگیز در حفظ حضور خود در میان نخبگان سیاسی موفق بوده اند.^۵ در مصر، هیچ یک از احزاب سیاسی یا رهبران شناخته شده قادر به اداره یک حکومت منظم و کارآمد تا پایان جنگ جهانی دوم نبود، به رغم اینکه اسباب و لوازم یک سازمان سیاسی مدرن توسعه پیدا کرده بود. نه تشکیلات اداری کشور، و نه حکومت انتخابی آن با پارلمان، نظام حزبی و قانون اساسی اش قادر به حل مشکلات برخاسته از جامعه مدرن نبودند. یک ضعف بنیادین، ناتوانی احزاب سیاسی گوناگون برای همکاری در اداره حکومت یا به اجرا درآوردن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بود.^۶ در چنین فضایی بود که گروه افسران آزاد در ارتش به رهبری محمد نجیب و سرهنگ جمال عبدالناصر در ۲۳ جولای ۱۹۵۲، قدرت را به دست گرفت، ملک فاروق را خلع کرد، و جمهوری را اعلام داشت. هدف اولیه شورای اجرایی ۱۵ نفره افسران آزاد - که بعداً شورای فرماندهی انقلاب نامیده شد - عمل کردن به صورت نهادی موقت بود تا غیرنظامیانی را که به دام فساد حکومت پیشین نیفتاده باشند، یافت شوند. با این حال، در عرض شش ماه این نقش کاملاً به کنار گذارده شد، قانون اساسی ۱۹۲۳ معلق گشت، احزاب سیاسی (به استثنای اخوان المسلمین) منع شدند، و حکومت نظامی برقرار گشت.

ب. دوران پس از کودتای ۱۹۵۲

مصر مشکلاتی همیشگی در خصوص مصالحه میان ایدئولوژیهای ملی و فراملی داشته است. در نخستین ربع سده بیستم، ملی گرایی مصری که بر آن دولت و ساکنان عرب زبانش

متمرکز بود، به جنبشی ضد استعماری الهام بخشید. در پایان دهه ۱۹۳۰، گسترش ملی گرایی عربی در هلال خصیب به همراه رویارویی خشونت بار میان اعراب و یهودیان در فلسطین، موجب رشد عرب گرایی در مصر شد. همان احساسات بود که ناصر پس از ۱۹۵۲ آن را به عنوان ویژگی محوری ایدئولوژی ملی گرایی یا به سخن دقیق تر فراملی گرایی مورد تقدیس قرار داد. در حالی که انور سادات و به میزانی بسیار کمتر حسنی مبارک برای کنار زدن ملی گرایی عربی و جایگزینی آن با میهن پرستی مصری - محور تلاش کرده اند، روند روبه رشد بنیادگرایی اسلامی هم اکنون چالش ایدئولوژیک فراملی گرایی تازه ای را برای حکومت مصر پدید می آورد.^۷ رژیم انقلابی مصر نخستین رژیم در خاورمیانه بود که نه تنها نهادهای موجود اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را به چالش گرفت، بلکه به تغییر چشمگیر آنها پرداخت [این نهادها هم نهادهای بومی نسبت به فرهنگ کشور و هم نهادهای وارداتی از غرب را در برمی گرفت]. معیار پذیرش اشکال جدید سیاسی در مصر دیگر این نبود که آیا اینها غربی یا اسلامی هستند، بلکه تا چه حد کارآمد هستند و آیا حکومت انقلابی می تواند از آنها برای تغییر بنیادین جامعه به شیوه مطلوب خود استفاده کند یا خیر؟ مصری ها عمده درصدد پرورش مشارکت دهقانان و کارگران در پارلمان ملی بودند، ولی موفقیت چندانی به دست نیاوردند.^۸

در مصر، در سراسر دهه نخست حکومت نظامیان، اصلاحات ارضی و ملی سازیها افراد طبقه مسلط اقتصادی را از مالکیت انداخت و یک ساختار طبقاتی نامشخص را ایجاد کرد. کرک بیتی مدعی است که رهبران نظامی جدید مصر دولتی مستقل و خودمختار را رهبری می کردند. دولت مالکیت یا کنترل بر بسیاری از وسایل تولید را به دست آورد، که بعدها توسط بازیگران دولتی مدیریت یا تنظیم شدند که هیچ پیوند قطعی سازمانی با یک طبقه بنیادین مشخص نداشتند، فرمانهای حرکت نظامی خود را از یک طبقه کمکی نمی گرفتند، و هیچ موقعیت ثابتی در مناسبات اجتماعی تولید نداشتند.^۹ از نظر ناصر، دموکراسی مصر تنها در خدمت زمین داران و فئودالها بود. در حالی که او می خواست دهقانان و کارگران را توانمند سازد تا بتوانند به دور از تأثیر گذاردن بر نان روزانه شان آری یا نه بگویند.^{۱۰} سالها حکومت

اقتدارگرایانه نظامیان به درازا کشید تا اینکه برخی روشنفکران، شاعران و دیگران همدستی خودشان در قربانی کردن آزادیهای سیاسی کشور را در پیگیری سیاستهای اقتصادی و اجتماعی این گونه ناصر زیر سؤال ببرند. برای نمونه، توفیق الحکیم، نویسنده مصری، در عوده الوعی (بازگشت آگاهی) که به بازجویی از خود مانند است، می پرسد چرا اجازه داد که به این آسانی فریب دستور کار ناصر را بخورد؟

مراد وهبه از نومییدی بیشتر جامعه مصر به خاطر شکست رژیم پس از ۱۹۵۲ در برآوردن وعده هایش سخن می گوید. از نظر وی، این رژیم مشروعیت خود را بر آرمانهای استقلال ملی و نیز کفایت و عدالت مبتنی ساخت و اکثریت جمعیت را با آن تلقین کرد. نومییدی امیدهای یک نسل از دستیابی به این آرمانها به بیگانگی آن از حکومت و این برداشت منجر شد که حکومت در مأموریت خود تحمیل کرده اش شکست خورده است. بسیاری از مشکلات اجتماعی امروز مصر به طور عمده از بیگانگی از دولت و فقدان احترام برای آن ناشی می شود.^{۱۱} مهم ترین واقعیت درباره جامعه و نظام سیاسی مصر پس از ۱۹۶۷ نیز این است که بحران هژمونی در نتیجه شکست ژوئن ۱۹۶۷، چند دهه بعد حل نشده باقی مانده است. به طور ساده، این به این معنی است که ضعف فزاینده نظام سیاسی به قدرت یک نیروی سیاسی جایگزین تبدیل نشده است.^{۱۲} در مصر، حکومت سلطنتی جای خود را به دولتی ایدئولوژیک بخشید که به جای توجه همه جانبه به توسعه اقتصادی، ماجر اجوییهای بین المللی را هدف خویش قرار داد. روند تحول این دولت ایدئولوژیک نیز به گونه ای بوده است که دولتی اقتدارگرا جانشین آن شد و در عین کاستن از غلظت ایدئولوژیک خود، به دولتی توسعه گرا نیز مبدل نگشت و الگوی حکومت پوپولیستی در آنجا تداوم یافت.

ج. دوران سادات و مبارک

در زمان سادات و مبارک، به موازاتی که رشد اقتصادی از همراهی با رشد جمعیت بازمانده و سهم حکومت از ثروت ملی نیز سقوط کرده است، شبکه ای از جمعیت های پوپولیستی اسلامی برای پر کردن این خلاء حرکت کرده اند. این جمعیت ها بیمه بیکاری، کتابهای درسی و

آموزگار رایگان برای دانش آموزان تهیدست، و درمانگاه، بیمارستان و دیگر خدمات مهم را ارائه می کنند. جای شگفتی نیست که جاذبه اسلام به عنوان یک رهنامه سیاسی به همان ترتیب رشد کرده است. برای بسیاری از آنانی که چنین خدماتی از سوی آن جمعیتها به آنها ارایه شده است، «اسلام (و نه دولت نیمه سکولار) راه حل است»؛ یعنی همان شعار اخوان المسلمین مصر. آن جمعیتهای اسلامی دارند به «دولتی در دولت» تبدیل می شوند که بر تداوم وخامت توان حکومت برای تأثیر گذاردن بر زندگی شهروندان گواهی می دهد.^{۱۳}

در مصر، قدرت انتخاب رییس جمهوری (در تئوری) با مجلس ملی است که نمایندگانش با رأی مردم برای مدت ۵ سال انتخاب می شوند. قانون نظام احزاب سیاسی که در ژوئن ۱۹۷۷ به اجرا گذارده شد، به وضعیت چندحزبی رسمیت بخشید و نشانگر آغاز عصر چندحزبی تاریخ جمهوری مصر بود. انتخابات پارلمانی که دو سال بعد برگزار شد، نخستین انتخاباتی بود که به صورت چندحزبی از سال ۱۹۵۰ برگزار می شد. اما این به معنی دموکراتیک شدن یا تمرکززدایی فزاینده از قدرت نبود. سادات قدرت خود را با ابطال مفاد قانون اساسی که انتخاب دوباره او را به ریاست جمهوری به یک دوره شش ساله محدود می ساخت، از راه ابزار همه پرسی در می ۱۹۸۰ بیشتر تقویت کرد. به طور خلاصه، در زمان سادات، مصر به کشوری تبدیل شد که در عین ارایه تصویری از یک دموکراسی چندحزبی در خارج، برای رییس جمهورش تصدی مادام العمر این منصب را تضمین کرده و عملاً به سلطنت بدل ساخته بود. این خود بسیار مضحک است؛ زیرا هدف اصلی انقلاب جولای ۱۹۵۲ پایان بخشیدن به سلطنت در مصر بود.^{۱۴} با توجه به تمرکز قدرت در دولت تک حزبی اقتدارگرا، مهم ترین بازیگر سیاسی آشکارا رییس جمهور است.

بر اساس شواهد موجود تا کنون، مرگ تنها راه مشخص است که به وسیله آن در یک نظام اقتدارگرا، حکومت یک رییس جمهور به پایان می رسد. با وجود این، رییس جمهور نمی توانست دقیقاً آنچه را که می خواست انجام دهد، و قدرت او مشروط به فشارهای مهمی بود. به طور کلی، در برخی حوزه های خط مشی داخلی رییس جمهور کمترین آزادی را داشت؛ به خاطر این واقعیت است که از پایگاه سیاسی یا اجتماعی نیرومند کافی برای تحمیل

عقایدش بر بقیه کشور برخوردار نبود و مجبور بود به گروهها یا طرفداران مهمش امتیازاتی بدهد. طبیعی است که در چنین حالتی دست زدن به توسعه نیز دشوار می شود؛ زیرا پایگاه مردمی برای حکومت و نخبگان سیاسی وجود ندارد. جیمز بیل و رابرت اسپرینگبرگ در نوع شناسی نظامهای سیاسی خاورمیانه، رژیم سیاسی کنونی مصر را نماینده اصلی رژیمهای تکنوکراتیک - میانه رو^{۱۱} به شمار می آورند. این رژیمها آنهایی هستند که میزانی جدی از مشارکت سیاسی را فراهم می آورند. احزاب سیاسی، پارلمانها، و سیاست انتخاباتی در وضعیتی وجود دارند که میزانی از آزادی مطبوعات، بیان و اجتماعات به چشم می خورد. باوجود این، رهبران سیاسی در این جوامع تکنوکراتیک در نهایت بر نظم و کنترل تأکید دارند. این دسته از رژیمها از لحاظ شکل بندی سکولار و کمتر ایدئولوژیک می باشند. این رژیمها تلاش می کنند که جنبشهای احیاگر اسلامی را به دور از قدرت نگه دارند.^{۱۵}

به طور کلی، می توان در خصوص دولت مصر ابراز داشت که یک دولت اقتدارگرای بوروکراتیک مبتنی بر اتحاد دولت، ارتش و بخشهایی خاص از بورژوازی است که پیوندهایی مستقیم با منافع و مؤسسات اقتصادی خارجی ایجاد کرده اند.^{۱۶} در این میان باید در نظر داشت که برخلاف برخی از دیگر دولتهای اقتدارگرای بوروکراتیک در آسیای شرقی همچون کره جنوبی و مالزی، دولت اقتدارگرای بوروکراتیک در مصر توسعه گرا نیست و اقتدارگرایی این دولت صرفاً در جهت آسان تر و شتابان تر ساختن روند تغییر در جهت توسعه نمی باشد، بلکه این اقتدارگرایی بیش از هر چیز در خدمت تداوم قدرت مطلقه رهبران این دولت است. افزون بر این، باید در نظر داشت در حالی که در مصر به طور منظم انتخابات برگزار می شود، انتخابات همیشه مدرک و گواه توسعه سیاسی نیست. اغلب، انتخابات به صورت ویتترین سیاسی وجود دارد و به صورت ابزاری هوشمندانه در کنترل نخبگان سیاسی است که به کار ایجاد دموکراسی تقلبی می آید. همچنین سیاست انتخاباتی می تواند آنچه را که یکی از ناظران «دموکراسی ضد لیبرال» می نامد، پدید آورد.^{۱۷} ممکن است رویه های دموکراتیک وجود داشته باشد، اما محدودیتهای قانون اساسی بر حکومت موجود نباشد و

1. Technocratic-Moderate

حاکمیت قانون و حقوق اساسی بشر همچون آزادی بیان، اجتماعات و مذهب در صحنه مشارکت دروغین قربانی گردند.

نخبگان سیاسی در مصر

کرک بیتی از جمله صاحب نظرانی است که معتقد است برای درک سیاست در مصر باید بر ارزشها و نظام باورهای نخبگان سیاسی مصر تمرکز کرد. به نظری، تا امروز توجه اندکی به جهت گیریهای ایدئولوژیک نخبگان مصر و قلمرو نبرد سیاسی-ایدئولوژیک معطوف شده است، در حالی که به جای آن تحلیلهای بیشتر صاحب نظران یا بر اقتصاد و ساختار طبقاتی یا بر متغیرهای اقتصادی تأکید دارد.^{۱۸} پس از انقلاب ۱۹۵۲ در مصر، عناصر جدید موقعیتهای بالا را در سلسله مراتب سیاسی اشغال کردند که بازتاب تحولات پایه ای در نظام اجتماعی بود، اما عملکرد نظام سیاسی نسبت به الگوهای سنتی چندان تغییر نیافت. درواقع، جابه جایی نخبگان سیاسی به صورت ناگهانی در ۱۹۵۲ اتفاق افتاد. نخبگان جدید از لحاظ خاستگاه اجتماعی، الگوها و تجربیات جامعه پذیری، تعهدات ارزشی و هنجارهای رفتاری و در واقع عملاً در هر شاخص قابل تصور، از نخبگان کهن متمایز بودند. با این حال، همان طور که اخوی به بحث می پردازد، الگوهای سیاسی که از زمان ۱۹۵۲ مسلط شده است، به طور اساسی از الگوهای پیش از آن تفاوت چندانی ندارد.^{۱۹} از آنجا که تهدیدهای سازمان یافته جدی بسیاری در برابر قدرت عبدالناصر وجود داشت، حکومت وی با چالشهای سیاسی در سراسر موجودیتش روبه رو بود؛ زیرا برنامه های انقلابی او به طور مداوم منافع موجود را تهدید می کرد. به موازاتی که اقتدارگرایی او به منظور ایستادگی در برابر این نوع چالشها شدت می یافت، ناصر بخشهایی اساسی از حامیان خود در میان روشنفکران را از دست می داد. اینان از پوشش سرکوبی که انتقاد و نوآوری از پایین را خفه می کرد، خشمگین بودند. دموکراتیزاسیون تعمداً قربانی شد؛ زیرا تحکیم و حفظ قدرت برای نوسازی موفقیت آمیز ضروری تلقی می شد. از آنجا که عبدالناصر قادر بود نیروهای خود را تحکیم کند، به نوبه خود قادر به برقراری تحول از بالا نیز بود. هرچند آزادیهای فردی اغلب با بیرحمی

قربانی شد، ناصر به اندازه کافی تحول بنیادی پدید آورد که یک بنیان نوین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را برای جامعه مصر پدید آورد.

با شدت گرفتن دولت گرایی پس از انقلاب ۱۹۵۲، بیشتر حوزه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تقریباً به طور کامل تحت سلطه دولت قرار گرفت و در زمان ناصر این روند به اوج خود رسید. اما روند خصوصی سازی و کاهش تصدی گری دولت به همراه گشایش فضای سیاسی از زمان انور سادات آغاز شد و نظام چندحزبی بار دیگر برقرار گشت. این روند در زمان مبارک نیز ادامه پیدا کرد، هرچند از میزان شتاب و گستردگی آن کاسته گردید. مصر در این خصوص با مشکل مقاومت بخشی از هیأت حاکمه با فرایند کاهش دولت گرایی روبه رو بوده است. دو جانشین ناصر، انور سادات و حسنی مبارک، از سبک رهبری ناصر فاصله گرفتند و بار دیگر حکومت پاتریمونیال سنتی را پدید آوردند. پس از اینکه سادات در می ۱۹۷۱ رئیس جمهور مصر شد، خود را در معرض فشار شدید داخلی و بین المللی یافت. با این حال توانست برای بیش از یک دهه خود را در قدرت نگه دارد. به خاطر فقدان کاریزمای ناصر، او توانست از راه توانایی درخشانش برای انجام حرکات هوشمندانه سیاسی در وقت مناسب به موفقیت برسد. در حالی که او جایی در بالای جناحهای سیاسی سرگردان بود، معمولاً به مرکز صحنه می چسبید تا تصمیمهای برجسته سیاسی را اعلام دارد؛ تصمیماتی که جهان را شگفت زده برجای می گذاشت. برجسته ترین این حرکات عبارت بود از: اخراج مشاوران شوروی از خاک مصر در جولای ۱۹۷۲، آغاز چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳، سفر تاریخی به اسرائیل در نوامبر ۱۹۷۷، و اعلام چارچوبی برای صلح با اسرائیل در کمپ دیوید در نوامبر ۱۹۷۸. هر زمان که مخالفت سیاسی داخلی حکومت او را تهدید می کرد، سادات با اعلام یک سیاست مهم جدید با زیرکی و زرق و برق واکنش نشان می داد. انور سادات به رغم فعالیتهای برجسته اش در سیاست خارجی، یک رهبر پاتریمونیال سنتی در آشکارترین وجهش بود. در نخستین کتابش که در ۱۹۵۷ منتشر شد، انور سادات جمله ای را نوشت که می تواند به عنوان تیتیر کلاسیک هر کتاب راهنما درباره حکومت پاتریمونیال باشد: «در مصر، همواره شخصیتها مهم تر از برنامه های سیاسی

بوده اند.^{۲۰} انور سادات با کشاندن خانواده و دوستانش به درون محور نظام سیاسی به همین ترتیب عمل کرد.

در طی دوران ناصرزدایی^(۱) سادات، بحث و مناظره آزادانه بیشتری نسبت به ۲۵ سال گذشته وجود داشت، اما هنوز بسیاری از موضوعات ممنوع بودند. انتقاد آشکار از رئیس جمهور، خانواده اش یا درستی سیاستهای اصلی او تحمل نمی شد. در سراسر دوران ۱۱ ساله ریاست جمهوری تا هنگام ترور در ۱۹۸۱، سیاستهای سادات میان آزادسازی محدودیتهای ناصر بر کسب و کار و افراد، و تدابیر دفاعی علیه منتقدانش در نوسان بود. سادات در تلاش برای جلوگیری از موج مخالفت و تحکیم قدرتش در می ۱۹۸۰ علاوه بر ریاست جمهوری، پست نخست وزیری را نیز بر عهده گرفت. یک همه پرسی ملی برگزار شد تا رشته ای از اصلاحات را در قانون اساسی ۱۹۷۱ به تصویب برساند که یکی از آنها به رئیس جمهور اجازه انتخاب برای بیش از دو دوره شش ساله پیایی را می داد؛ این مسئله سادات را قادر می ساخت تا پس از سال ۱۹۸۲ نیز در پستش باقی بماند.^{۲۱}

مبارک که ماهیتاً محتاط است، تقریباً نخستین جملات علنیش این بود که هرگز قوی نخواهد داد که نمی تواند آن را برآورده سازد؛ که هدفی قابل ستایش برای یک سیاستمدار است، ولی هدفی که می تواند بهانه ای برای عدم فعالیت باشد.^{۲۲} حسنی مبارک در اکتبر ۱۹۸۱ به ریاست جمهوری مصر رسید. مبارک بیست و پنج سال افسر نیروی هوایی و برای شش سال معاون رئیس جمهور وفادار سادات بود، و با شخص سادات و سیاستهای وی پیوند نزدیکی داشت. مبارک در آغاز، آگاهانه از سبک پاتریمونیال آشکار سادات خودداری ورزید. او در صدد حمله به فساد و یافتن مصالحه با نیروهای گوناگون اپوزیسیون برآمد. تحولات در رژیم و سیاستهایش در زمان مبارک، تدریجی و کمتر از روی خودنمایی بود. مهم ترین تغییر در سبک کار بود. در حالی که سادات ولخرجانه دامهای این منصب را نشان می داد و مخالفانش را در داخل و جهان عرب به چالش می گرفت، مبارک کم سرو صدا و نسبت به منتقدان مصالحه جو بود. مبارک این نکته را ابراز داشت که او نه ناصر است و نه سادات، اما اینکه قصد

1. de-Nasserization

او این است که چیزی میان این دو یا چیزی از آن خود باشد، هنوز محل بحث است. اساساً مبارک از اختیارات شگرفی برخوردار است، به ویژه بر اساس قوانین اضطراری موجود که پس از ترور سادات در ۱۹۸۱ تصویب شد، اما مبارک ترجیح داده است از آنها برای تغییر ترکیب نخبگان حاکم یا انجام تغییر جهت‌های مهم در نظام اجتماعی-اقتصادی در راستای خطوط تحولات سوسیالیستی ناصر یا سیاست افتتاح سادات استفاده نکند. در واقع، مبارک میراثی پیچیده را از دوران ناصر و سادات به ارث برده است. این امر می‌تواند سعادت‌ی دوگانه را جلوه گر سازد؛ از یک سو، رشته‌ای از قوانین، نهادها و رویه‌ها را در اختیار وی قرار می‌داد که به سود رئیس دولت مصر عمل می‌کردند. از سوی دیگر، این امر بار مسئولیت را برای نتیجه سیاست‌های دولت که پیش از زمان او آغاز شده بود، بر دوش او قرار می‌داد. اگر وی آنها را تغییر نمی‌داد، به عنوان سیاست‌های خود او به شمار می‌رفت.^{۲۳} مبارک از لحاظ شخصی رئیس جمهوری توده‌پسند نیست، و بر خلاف آرمان مصری‌ها رهبر به عنوان چهره‌ای پدرا نه مورد قضاوت قرار می‌گیرد و اغلب از او به خاطر فقدان ابتکار و اثرگذاری انتقاد می‌شود.^{۲۴}

رابرت اسپرینگبرگ بر این باور است که فرهنگ سیاسی نخبگان مصر خود را و امدا ر تحلیل طبقاتی مبتنی بر اقتصاد نمی‌داند. این فرهنگ بیش از هر چیز به وسیله دولت تعیین و تعریف می‌شود. از این رو، دولت و نخبگان سیاسی مستقل هستند، یعنی به ساختار طبقاتی وابستگی ندارند. دیگر کارگزاران برجسته آن اغلب می‌توانند از قشرهای متمایز جامعه باشند، اما این امر اهمیت اقتصادی و سیاسی گروه‌های خانوادگی و خویشاوندی بزرگ را نشان می‌دهد که شبکه‌ای را تشکیل می‌دهند که از آن نخبگان سیاسی دولتی اعضای خود را استخدام می‌کنند. خانواده‌ها و اتحادهای خانواده‌ها هنوز آشکارا بر تعهد به سازمانهای بزرگ تر و غیرشخصی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که در مصر مدرن رشد یافته اند، برتری دارند.^{۲۵} در چنین وضعیتی طبیعی است که توسعه سیاسی نمی‌تواند نمود چندانی داشته باشد و اقدام سیاسی مستقلی پدید آید.

پایگاه اجتماعی دولتی را که مبارک به ارث برد، نمی‌توان از صف بندی دوباره طبقاتی که در زمان افتتاح صورت گرفت، جدا کرد که عبارت بود از: اتحادی میان عناصری از

نیمه اشرافیت پیش از انقلاب، بورژوازی دولتی دهه ۱۹۶۰ و دسته های تجاری/مالی دوره انفتاح. باید روشن کرد که نقش بورژوازی دولتی واقعاً به طور جدی کاهش نیافته است؛ زیرا دولت همچنان بخش چشمگیری از منابع ملی را به خود اختصاص می دهد. به ویژه گسترش عظیم سازمانهای کنترل و سرکوبگر دولت از دهه ۱۹۷۰ صورت گرفته است. تمایل دولت به حفظ قبضه سیاسی و اقتصادی، در زمان رشد سرمایه خصوصی، به این منجر شد که دولت امتیازات گوناگونی را به سطوح عالی بوروکراسی بدهد تا بکوشد آنها را قانع کند تا از تلاشهای دولت برای حفظ حرکت عمومی سرمایه حمایت کنند.^{۲۶} هم اکنون نظام سیاسی مصر تحت تسلط رئیس جمهور است که اختیارات گسترده ای یا به او اعطاء شده و یا آنها را انباشته کرده است. این رژیم مورد پشتیبانی بیشتر بخشهای بورژوازی مصر است که برای شغل، حفاظت و حمایت به آن وابسته هستند و همچنین در اصلاحات اقتصادی کم سرعت منافی دارند.^{۲۷}

به نظر نمی رسد که سبک رهبری مبارک احساساتی نیرومند را در میان جمعیت برانگیزد. پس از دوره دو رهبری که سیاستهایشان متفاوت بود اما حضورشان در هر جایی از نزدیک احساس می شد، به نظر می رسد این سبک برای جامعه ای مناسب است که تا آنجا که به جهت گیری آینده اش مربوط می شد، به سر دوراهی رسیده است.^{۲۸} سبک شخصی کم سر و صدای مبارک، تمایل او به ملاقات و بحث با اپوزیسیون و گوش دادن به سخنان آنان و گشایش عمومی زندگی سیاسی که به وسیله آن در اواخر دهه ۱۹۸۰ مصر را به کشوری با کمترین میزان اقتدارگرایی در جهان عرب تبدیل کرد، خطرات خود را نیز داشت. آزادی سیاسی هیچ راه حلی را برای مشکلات اقتصادی و اجتماعی بسیار پیچیده رودرروی این کشور مطرح نساخت. شکاف فزاینده میان ثروتمندان و تهیدستان، افزایش بسیار در جمعیت شهری، و فرسایش پایدار استانداردهای زندگی برای طبقات متوسط پایین و کارگر، زمینه های پیدایش مخالفت بودند.^{۲۹}

چرخشهای اقتصادی در مصر

در مصر، پس از تجربه کردن سیاستهای اقتصادی سوسیالیستی ناصر، پس از مرگ وی

با به قدرت رسیدن انور سادات در ۱۹۷۰، ماهیت اقتصاد مصر به شدت تغییر کرد. در واقع، ایوبی تا آنجا پیش می‌رود که بیان می‌دارد: «می‌توان گفت که از لحاظی مصر نخستین کشور عربی بود که مادر آزادسازی عربی به شمار می‌رود. دقیقاً به همان صورتی که مصر نخستین کشور عربی بود که یک بخش دولتی برجسته را حمایت می‌کرد، به نخستین کشوری تبدیل شد که آزادسازی اقتصادی و خصوصی سازی را از میانه دهه ۱۹۷۰ تجربه کرد.»^{۳۰} سادات به عنوان بخشی از برنامه ناصرزایی خود قصد داشت اقتصاد بیمار مصر را باز شکل دهد، به بدهیها بپردازد و از اقتصاد سوسیالیستی از پیش برنامه ریزی شده که توسط ناصر و شورای فرماندهی انقلاب ایجاد شده بود، فاصله بگیرد. اقتصاد سوسیالیستی برنامه ریزی شده در زمان ناصر بدتر شده بود؛ نمونه آن این واقعیت است که برنامه پنج ساله دوم (۱۹۶۴-۵) هیچ گاه تحقق نیافت. از جنبه ای می‌توان استدلال کرد که سادات امیدوار بود دور تازه ای از شکوفایی را برای کشور به ارمغان بیاورد. با وجود این، برنامه تجدید ساختار اقتصادی به نام افتتاح (سیاست درهای باز کشور) یا آزادسازی که در آوریل ۱۹۷۴ از سوی سادات اعلام شد، کاملاً عجولانه و با تصورات نادرست بود. افزون بر این، افتتاح به همان اندازه که درباره سیاست بود، به اقتصاد مربوط می‌شد و هرچند سادات اعلام می‌داشت که اصلاحات اقتصادی با تحول سیاسی همراه می‌گردد، این اصلاحات تا حد زیادی تهی از محتوای سیاسی واقعی بودند و اقتدار اجرایی رئیس جمهور را دست نخورده می‌گذارند.^{۳۱}

این پرسش بسیار مطرح می‌شود که آیا آزادسازی به اقتصاد مصر سود رسانده است؟ در دهه ۱۹۷۰، تردیدی نبود که سیاستهای مرتبط با افتتاح ثروت کشور را افزایش داد و به رشد اقتصادی یاری رساند. برای نمونه، تولید ناخالص داخلی سرانه هر سال ۸-۹ درصد افزایش یافت. اما در دهه ۱۹۸۰، با روی کار آمدن جانشین سادات، حسنی مبارک، رشد کاهش یافت و بحران اقتصادی هنوز بر اقتصاد مستولی بود. دولت مبارک تنها اصلاحات اقتصادی محدودی را پدید آورد و به موازاتی که بحران اقتصادی بدتر می‌شد، تدابیر ریاضت کشی دامن گستری را برای برخورد با مسایلی همچون بدهی خارجی که در میانه دهه ۱۹۸۰ به بیش از ۳۰ میلیارد دلار رسیده بود، برقرار ساخت. مشخص است که فرایند بهبود

اقتصادی در مصر همواره به آهستگی صورت می گیرد، بدهکاری و وابستگی به واردات از خارج، حتی برای آذوغه اصلی، در بلندمدت کاهش می یابد یا حتی کاملاً محو خواهد شد. اما ایجاد ثروت در نتیجه آزادسازی به طور همگون گسترش نیافته است و پیدایش نخبگان ثروتمند تنها به افزایش تنشهای اقتصادی و سیاسی در کشور منجر می شود. باید در نظر داشت که اصلاحات اقتصادی یک مسأله سیاسی انفجاربرانگیز است. برای میلیونها مصری نزدیک به خط فقر یا پایین تر از آن، عملاً هرگونه دستکاری برنامه های کمک حکومت تهدیدی برای بقا می باشد. در ۱۹۷۷ شورشهای جدی بر سر کاهش یارانه نان روی داد، و چشم انداز بازگشت به این ناآرامی اغلب از سوی مقامات حکومت به عنوان دلیل احتیاط در سیاستهای اصلاحات اقتصادی ذکر می شود.^{۳۲}

به رغم پیگیری سیاست درهای باز از زمان سادات (انفتاح) و کاهش دستکاری حکومت، بخش عمومی همچنان مسلط باقی می ماند. تقریباً همه مؤسسه های بزرگ در مالکیت و اداره حکومت هستند. بیشتر ابعاد تجارت خارجی در کنترل یا تنظیم نهادهای حکومتی است، و حکومت کالاهایی همچون محصول پنبه را از دانه تا بازاریابی در کنترل خود دارد. بخش خصوصی تولید صنعتی کوچک، کشاورزی، جهانگردی و تجارت داخلی را انجام می دهد. با این حال، تاریخ ملی سازی در مصر همچنان مانع از سرمایه گذاری خصوصی می شود. همچنین در حالی که رهبران مصر امیدوار بودند سیاستهای آزادسازی اقتصادی نقش بازار و سرمایه را در اقتصاد تقویت خواهد کرد، ابعاد اقتصادی این تحولات نمی توانست در انزوا صورت بپذیرد. یک نمونه آن تلاش مبارک برای متقاعد کردن بخش خصوصی به انجام سرمایه گذاریهای مشخص در پروژه های عمومی جدید یا ساخت مدارس جدید می باشد. همان طور که یکی از مشاوران نزدیک مبارک، اسامه الباز، در مارس ۱۹۹۸ مطرح کرد: «ما سرمایه ملی را تشویق می کنیم، اما به آنها اجازه نمی دهیم کشور را اداره کنند».^{۳۳} در حالی که وضعیت کلی اقتصادی در مصر در سراسر دهه ۱۹۹۰ بهبود یافته است، تولید ناخالص داخلی سرانه از سوی بانک جهانی تنها ۱۰۴۰ دلار اعلام می شود و بیکاری ۱۳ درصد می باشد. فقر خزنده و نابرابریهای جدید اجتماعی و اقتصادی که در نتیجه آزادسازی جزیی اقتصاد از راه

انفتاح ایجاد شده است، از راه فرایند محدود مماشات (دلجویی) سیاسی حل نشده اند. برای نمونه، پیدایش نظام چندحزبی در مصر تأثیر اندکی بر تداوم ماهیت اقتدارگرایانه دولت داشته و به هیچ وجه آن را نسبت به شهروندان پاسخگوتر نساخته است. به جای آن، حس سرخوردگی افزایش می یابد و گرایش به حکومت اقتدارگرا به جای دموکراتیک تقویت می شود. اون استدلال می کند که احیای سیاست چندحزبی تا حد زیادی از بالا پدیدار شد، هر چند بخشی از سیاست یافتن شریکانی برای رژیم در طرحی لیبرال بود که در آن افراد و گروههایی که فرض می شد از سیاست جدید اقتصادی انفتاح سود می بردند، گرد هم می آمدند.^{۳۴}

قصد فروش بخشهایی از بخش دولتی به سرمایه گذاران محلی تا دهه ۱۹۹۰ کاملاً محقق نشد و بسیار کند و با تأمل پیش رفت. دیدگاههای گوناگونی در این خصوص وجود دارد. برخی آن را به بی میلی سرمایه خصوصی مصر برای سرمایه گذاری در فعالیتهای تولیدی نسبت می دهند، دیگران آن را به تداوم مقاومت کارکنان بخش دولتی در برابر این گزینه. هر چند عنصری از حقیقت در هر دو هست، به نظر می رسد دلیل اصلی این است که دولت و بورژوازی بوروکراتیک آماده دست کشیدن از کارکردهای کنترلی و امتیازات ویژه ای که به وسیله بخش عظیم دولتی - اگرچه تغییر شکل یافته - به آنها ارایه می شد، نبود. همچنین، یک جناح بزرگ بورژوازی دولتی بیشتر به متحد کردن بخش دولتی با سرمایه بین المللی علاقه داشت تا به شکل دهی و تقویت پیوندها با سرمایه داخلی.^{۳۵} در واقع، در کشورهای عربی، اصلاحات بیشتر به قصد تقویت موقعیت رژیمهای کنونی صورت می گیرد تا ایجاد رابطه ای کاملاً نوین میان دولت، جامعه و اقتصاد.^{۳۶}

در مورد مصر، تاکنون سیاستهای خصوصی سازی نتایج بسیار محدودی به بار آورده اند؛ زیرا مصر به خاطر دریافت کمکهای اقتصادی بسیار زیاد از ایالات متحده و نیز تاحدی از اتحادیه اروپا، انگیزه چندانی برای پیگیری سیاستهای اقتصادی مستقل برای دستیابی به توسعه اقتصادی ندارد. در این میان، داستانهای مربوط به فساد اقتصادی هیأت حاکمه نیز فراوان است.^{۳۷} جامعه گروه - محور مصر به آسانی خود را با تغییر تطبیق نمی دهد. تلاشهای حکومت برای کنترل رشد جمعیت اغلب به عنوان اقداماتی مداخله آمیز که به اقتصاد

خانواده آسیب می‌رساند و بر خلاف اراده خداوند است، رد می‌شود. طرفداران کنترل رشد جمعیت گهگاه با این استدلال روبه‌رو می‌شوند که مسئولیت خانواده‌ها نیست که به بهبود وضعیت اقتصادی بپردازند، بلکه حکومت مسئول بهبود اوضاع از راه ایجاد شغل بیشتر می‌باشد. در طی ۱۵۰ سال گذشته، مصر همواره در لبه ویرانی اقتصادی بوده است. هرچند تمایل به اصلاح اقتصادی نقش عمده‌ای در انقلاب ۱۹۵۲ بازی کرد، از آن هنگام حکومت نسبت به طرح یک زبان آشکار اقتصادی ناتوان مانده است. به طور خلاصه، ناصر مصر را به سمت سوسیالیسم و بلوک شوروی برد تا توسعه نظامی و مدنی را به دست آورد.^{۳۸} به همین خاطر، غربی‌ها عموماً گرفتاریهای اقتصادی کنونی مصر را به زیاده‌رویهای زمان ناصر نسبت می‌دهند.

تداوم و ثبات در زمان مبارک

نکته قابل ملاحظه این است که چگونه نظام سیاسی مصر در طی سالیان بسیار به رغم مشکلات متعدد و روبه افزایش، باثبات مانده است. دلایل این امر متعدد است. یک دلیل، فرهنگ سیاسی است که هم بوروکراتیک و به شیوه خود قانونی است؛ یک ماشین سیاسی - امنیتی که حجم و پیچیدگی بسیاری یافته است و - به ویژه از زمان مبارک - جمعیتی که بیش از رهبر خود مطمئن نیست که به کجا می‌خواهد برود. پس از زندگی کردن در نمای ظاهری سوسیالیسم (در زمان ناصر) و سرمایه‌داری (در زمان سادات) که هیچ یک تحقق نیافت، هیچ کس مطمئن نیست که بعداً به کجا برود.^{۳۹} بنابراین تاحدی ثبات تابعی از ماندگاری و فقدان متصور جایگزین‌ها می‌باشد. ژرف‌تر از این، این وضعیت ایستا - اما پیچیده - را می‌توان به ماهیت نامشخص پایگاه اجتماعی دولتی نسبت داد که نتایج ترکیبی سیاستهای ناصریستی و ساداتیستی را منعکس می‌سازد. در حالی که بورژوازی دولتی دوره سوسیالیستی ناصر هنوز کنترل ماشین حکومت و بخش بزرگی از اقتصاد ملی را در کنترل دارد، بورژوازی تجاری دوره انفتاح (درهای باز) سادات اقتصاد موازی امور مالی و تجارت را کنترل می‌کند. روابط میان این دو بخش پیچیده است؛ زیرا هرچند سیاست اعلام شده رژیم آزادسازی اقتصادی

است، این امر اغلب در تقابل با منافع بخشهای مهمی از هیأت حاکمه بوروکراتیک قرار می گیرد. هرچند چندین رابطه نمادین میان بخشهایی از بورژوازی دولتی و عناصری از بورژوازی تجاری گسترش یافته است، این دو، به هیچ وجه، در اتحاد مستمر با یکدیگر قرار ندارند. از آنجا که رهبری سیاسی می کوشد تا نقش داور را میان منافع و سیاستهای گهگاه متعارض این دو جناح طبقه متوسط بازی کند، عناصری از ابهام، سردرگمی و تناقض اغلب در درون سیاستهای اعلام شده رژیم ظاهر می شود که به اقدام آهسته و غیرقطعی و نقض سیاستها منجر می شود. یک ضعف ذاتی در این نظام دولت، تناقض نهایی است که میان جهت گیریهای دولت گرا و پوپولیستی و جناحهای مخالف رژیم که خواهان ترکیب آنها می باشند، ظاهر شده است: توسعه در برابر رفاه؛ تولید در برابر توزیع.

در سراسر دهه، رژیم مبارک به سرکوب شدید همه مخالفان خود مشغول بود و این امر با گذشت زمان شدت بیشتری پیدا می کرد. همان طور که یک خبرنگار رک گوی خارجی در آوریل ۱۹۹۹ بیان کرد، به نظر می رسد حکومت مبارک تصمیم گرفته است که بهترین راه برای پرهیز از فشار برای دموکراسی بیشتر نداشتن هرگونه دموکراسی می باشد. در اینجا سخن آلکسی دوتوکویل نمود می یابد که «خطرناک ترین زمان برای یک حکومت بد لحظه ای است که دست به اصلاحات می زند. تنها سیاستی سخت ماهرانه می تواند پادشاهی را قادر به حفظ تخت و تاجش نماید، که پس از مدتی دراز از حکومت جابرانه دست کشد و به اصلاح وضع اتباع خود پردازد، شکوه و شکایتی که مدتها به دلیل اینکه حل ناشدنی به نظر می رسید تحمل می گردید، در لحظه ای که امکان از میان برداشتنش در ذهن مردم متصور می گردد، تحمل ناپذیر به نظر می رسد.»^{۴۰} از این رو، در زمانی که مبارزان اسلام گرا، ترک مخالفت مسلحانه را در بهار ۱۹۹۹ اعلام داشتند، اقتدارگرایی دوباره پا گرفته رژیم آنچنان نیرومند و ریشه دار شده بود که دیگر با توسل به خطرات ناشی از خشونت مذهبی به توجیه نیاز نداشت. به طور کلی، در مصر، رژیم اقتدارگرا و هوداران نخبه آن مدیریت فرایند گذار اقتصادی را تنها با اپوزیسیون صوری و نظام بسیار کنترل شده نمایندگی پارلمانی آسان تر یافته اند.^{۴۱}

با این حال، در مورد افزایش بنیادگرایی در مصر تردیدی وجود ندارد. در شرایط کنونی،

دولت حاکم در تامین نیاز مردم ناتوان است و تورم افسارگسیخته و بی کاری بالا تمام مصر را تحت تأثیر قرار داده است. در مقابل گروههای اسلام گراها از طریق مراکز خیریه، بیمارستانها، آموزشگاهها و خدماتی که به مردم ارایه می دهند، دارای محبوبیت هستند. چنین شرایطی باعث شده است که شعار اسلام گراهای اخوان المسلمین که اسلام تنها راه حل است، به واقعیت نزدیک تر باشد تا عملکرد دولت نیمه سکولار حسنی مبارک که نمی تواند مشکلات مردم را حل کند. اسلام گراها طی این مدت توانسته اند بخش زیادی از مشکلات مردم را در حد روستاها و گروههای کوچک حل کنند. این درحالی است که مبارک در طول فعالیت خود جامعه مدنی و اصناف را به شدت سرکوب کرده است و به آنها سوءظن دارد. به دنبال سرکوب شدن کانون وکلا، نهادهای مدنی و روزنامه نگاران مستقل، تنها گروهی که از سرکوب دولت مصون ماند، نهادهای مذهبی هستند. در چنین شرایطی آنها از طریق شبکه مساجد همواره در حال رشد هستند و توانسته اند به عنوان جایگزین اصلی رژیم کنونی مطرح باشند. به طور کلی، وضعیت اجتماعی در مصر هیچ دلیلی برای خوش بینی به دست نمی دهد. نشانه هایی هست که انتظارات مردمی از دولت پدرسالارانه در حال تضعیف است. آنچه امروز وجود ندارد، حسی از جهت یابی است. بدون سیاستهایی که این حس جهت یابی را به مصریان بازگرداند و احساسات غرور ملی، فرهنگی و مذهبی را به صورت برنامه های توسعه کانالیزه کند، هرگونه تلاش مقامات برای تسخیر تخیل مصریان و حتی حکومت بر کشور کاری دشوار و پردردسر خواهد بود.^{۴۲}

مشکلات اقتصادی کنونی

هم اکنون وضعیت اقتصادی در مصر بسیار اسف بار است. این در شرایطی است که مصر از پتانسیل اقتصادی فراوانی در زمینه های توریسم، منابع معدنی، کانال سوئز و رود نیل برخوردار است، ولی به دلیل مدیریت فاجعه بار سیاسی که در مصر وجود دارد، مصری ها نمی توانند از این پتانسیل اقتصادی استفاده کنند. در واقع دولت مصر تنها با کمکهای آمریکا و درآمدهای که از کانال سوئز به دست می آورد، اقتصاد این کشور را اداره می کند. آنچه که

هم اکنون بحران مربوط به افزایش بیش از حد بهای نان را بدتر می کند، تلاشهای مصر برای اصلاح سامانه غذاهای یارانه ای برای تهیدستان است که بودجه ای بیش از بهداشت و آموزش را به خود اختصاص می دهد و نیز پیگیری حکومت برای صادرات و سرمایه گذاری خارجی برای پرورش میوه جات برای بازارهای اروپایی به جای غلاتی همچون گندم است.^{۴۳} واقعیت این است که حدود ۵۰ میلیون مصری یعنی دو سوم جمعیت از نان یارانه ای استفاده می کنند. با بالا گرفتن بحران، مبارک از ارتش و پلیس خواست تا به پخت نان بپردازند. هرچند آنها هر روز دو و نیم میلیون قطعه نان تولید می کنند، این میزان تنها یک درصد نیاز مردم را پوشش می دهد.^{۴۴} اما همین کار موجب می شود این تصور پدید آید که حکومت نگران وضعیت مردم است. هم زمان مخالفان حکومت تلاش کردند تا با بهره گیری از بحران غذا، مردم را به اعتصاب و اعتراضات مردمی در قاهره دعوت کنند. مبارک با اعلام افزایش حقوق سی درصدی برای همه کارکنان دولت از ماه جولای درصدد تضعیف مخالفان برآمد، اما چند روز پس از پایان اعتراضات، حکومت افزایش ۳۵ درصدی چندین کالا را اعلام داشت. در این وضعیت مردم احساس می کنند که فریب حکومت را خورده اند.

در ششم آوریل، شماری از سازمانهای مصری شامل اتحادیه های مستقل گوناگون، سندیکاها و شبکه های فعالان جوان، یک اعتصاب ملی را برای نشان دادن سرخوردگی شان نسبت به وخامت شرایط اجتماعی - اقتصادی سازمان دهی کردند. در طی دو سال گذشته، صدها اعتصاب و اعتراض انجام گرفته است، اما هیچ یک از آنها به سطح اعتصاب اوایل ماه آوریل نرسیده بود. درخواست اصلی کارگران، پیوند خوردن دستمزدهای آنان با سطح قیمت کالاهای اساسی بوده است. بر اساس گزارش بانک مرکزی مصر، شاخص بهای کالاهای مصرفی در چند ماه گذشته به سرعت بالا رفته و همین امر اتهامات عمومی در خصوص سوءمدیریت و فساد در میان مقامات رژیم را تشدید کرده است.^{۴۵}

تشدید اقتدارگرایی رژیم مبارک

جالب اینجاست که بر خلاف دوره ۲۰۰۵-۲۰۰۳ که رژیم با استفاده از اصلاحات

سیاسی به کاستن از شدت تنشهای اجتماعی-اقتصادی دست می زند، این بار این گزینه را رها کرده و به جای آن منازعات اجتماعی را از راه آمیزه ای از اقدامات سرکوبگرانه شامل بازداشت‌های خودسرانه و تدابیر جزئی اقتصادی جهت مصالحه همچون بالا بردن دستمزدها در بخش دولتی مهار می کند. گشایش فضای سیاسی در آن سالها در پی مشکلات اقتصادی کشور، در نتیجه شناور کردن نرخ ارز صورت می گرفت. از جمله این اصلاحات سیاسی در آن دوران، کاهش کنترل بر فعالیتهای مخالفان، اصلاحات در قانون اساسی برای ممکن ساختن انتخابات ریاست جمهوری با حضور چند کاندیدا و تحمل مشارکت سیاسی جنبش اسلام گرای مخالف یعنی اخوان المسلمین را می توان نام برد. اما در ماههای نخست سال ۲۰۰۸، رویه های اقتدار گرایانه بار دیگر شایع گردیده است. برای نمونه، شماری از رسانه ها تحت فشار قرار گرفته اند، برخی روزنامه نگاران و وبلاگ نویسها بازداشت شده اند و تنها هزار کاندیدای مخالف توانستند با ۵۳۰۰۰ کاندیدای حزب دموکراتیک ملی، یعنی حزب حاکم، برای ۵۲۰۰۰ کرسی در انتخابات شوراهای محلی به رقابت بپردازند. در این انتخابات تنها پنج درصد افراد واجد شرایط شرکت کنند.^{۴۶} آنچه که مشکلات کنونی را بدتر می کند، نبود یک چشم انداز مشخص راهبردی در بالاترین سطوح هیأت حاکمه مصر در خصوص چگونگی حل فشارهای اجتماعی-اقتصادی است. تدابیر جزئی همچون تصمیم اخیر حسنی مبارک در زمینه پایان دادن به تعرفه خوراکیهای اساسی و برخی داروها، کمتر از آن نوع درمان فراگیری است که مورد نیاز فوری می باشد. به رغم این واقعیت که اقتصاد مصر همچنان با نرخ چشمگیر سالانه هفت درصد در حال رشد است و سرمایه خارجی بسیاری را به ویژه از منطقه خلیج فارس جذب می کند، هنوز از ارایه تورهایی ایمنی بسنده برای تخفیف دردهای ناشی از گذار در حال انجام به اقتصاد بازار آزاد باز می ماند.^{۴۷}

هم زمان استقلال عملی که جنبش اعتراضی از احزاب و اپوزیسیون سیاسی سازمان یافته دارد، از آنجا که اساساً این نهاد نمی تواند از حکومت اجازه فعالیت بگیرد، مهار ناآرامی را برای حکومت مصر دشوارتر ساخته است. بدین ترتیب، فقدان راهبرد کلان در نزد رژیم مصر برای رفع مشکلات پایدار موجود تنها از حوزه اقتصادی صرف فراتر می رود و حوزه

سیاسی را نیز در برمی گیرد. اما تردیدی نیست که جانشین مبارک، هر کس که باشد، از تجربه نزدیک به سه دهه ای مبارک در حفظ قدرت برخوردار نخواهد بود،^{۴۸} و بدین ترتیب چشم انداز تغییر در مصر تنها در دوران پس از مبارک قابل تصور است.

نتیجه گیری

حکومت مصر از حل و فصل مشکلات مربوط به تورم افسارگسیخته، بی کاری زیاد و نظام رفاهی ناقص کشور درمانده است و تدابیر جزئی صورت گرفته توسط آن همچنان بسیار کمتر از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی فراگیر مورد نیاز می باشد. سیاستهای رژیم مبارک در مصر در دو سال گذشته به تحرک سیاسی موجود در کشور در سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ پایان بخشیده و بار دیگر رکودی را برقرار ساخته است که مشخصه دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بود. درحالی که هم اکنون احزاب و گروههای مخالف عملاً اجازه فعالیت ندارند و اپوزیسیون سکولار از محبوبیت خاصی برخوردار نیست، تنها گروه اخوان المسلمین می تواند به عنوان یک گروه اپوزیسیون جدی مطرح باشد. این گروه نیز در سالهای اخیر با شدت سرکوب شده و تقریباً هر روز با دستگیری شماری از رهبران و اعضای روبه رو می شود. همین وضعیت منجر به قطبی شدن شدید صحنه سیاسی در مصر شده است. با توجه به فشارهای اجتماعی-اقتصادی کنونی برای رژیم مبارک، معقول تر آن است که حکومت نگرانی عمومی را با برخی حرکات مصالحه آمیز نسبت به اپوزیسیون کاهش بدهد. اما این واقعیت که رژیم در روند آماده سازی صحنه برای یک رییس جمهور جدید برای جانشینی حسنی مبارک در سال ۲۰۱۱ است، می تواند ملاحظه مهمی باشد که مقامات مصر را از تکرار تدابیر اصلاحی سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ باز می دارد. در طی نیمه نخست سال ۲۰۰۸، مشخص شد که رویه های اقتدارگرایانه به هیچ وجه به زودی فروکش نخواهد کرد و نمایش انتخابات محلی گستره عزم و اراده رژیم را برای تحمیل انحصار خود بر قدرت به خوبی نشان داد. در همین حال فعالان اعتراضات اخیر نیز توانایی بسیار محدودی برای وارد کردن ناآرامی اجتماعی به مسیر فعالیتهای سیاسی سازنده دارند. خشونت و سرکوب سیاسی به همراه بدتر شدن شرایط

زندگی، موجب بیزاری و سرخوردگی عمومی شده است. به نظر می‌رسد که ترس و وحشتی که در سبک مدیریت مشکلات کشور مصر از سوی حکومت به چشم می‌خورد، تا تثبیت نهایی مسأله جانشینی رییس جمهور ادامه پیدا کند. اما شکایات مردمی نسبت به این وضعیت امور، پیامدهای بسیار بلندمدتی بر نظام سیاسی مصر خواهد داشت و احتمالاً تا دوران پس از جانشینی رییس جمهور نیز ادامه خواهد یافت. بدین ترتیب، در زمانی که نیروهای مخالف به شدت سرکوب می‌شوند و کنترل رژیم مورد پشتیبانی آمریکا بر صحنه سیاسی سفت و سخت‌تر می‌شود، احتمالاً اعتراضات و سرخوردگی عمومی از وضعیت نابسامان اقتصادی و اجتماعی تحولی شگرف در سبک حکومتی و نظام سیاسی مصر پدید نخواهد آورد.

1. Shahrugh Akhavi, "Egypt: Neo-Patrimonial Elite," in Frank Tachau (ed.), *Political Elites and Political Development in the Middle East*, Cambridge: Schenkman Publishing Company, Inc., 1975, p. 69.
2. Dilip Hiro, *Inside the Middle East*, London and Henley: Routledge & Kegan Paul, 1982, p. 6.
3. Nazih N. Ayubi, *Over-Stating the Arab State: Politics and Society in the Middle East*, London: I. B. Tauris, 1995, p. 99.
4. W. F. Abboushi, *Political Systems of the Middle East in the 20th Century*, New York: Dodd, Mead & Company, 1971, p. 118.
5. For more information, see: Leonard Binder, *In a Moment of Enthusiasm: Political Power and the Second Stratum in Egypt*, Chicago: University of Chicago Press, 1978.
6. Don Peretz, *The Middle East Today*, New York: Praeger, 1988, p. 223.
7. James A. Bill and Robert Springborg, *Politics in the Middle East*, London: Longman, 2000, p. 29.
8. Peretz, op. cit., p. 537.
9. Kirk J. Beattie, *Egypt during the Nasser Years; Ideology, Politics, and Civil Society*, Boulder: Westview Press, 1994, pp. 3-4.
10. Roger Owen, *State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East*, London: Routledge, 2000, p. 149.
11. Mourad M. Wahba, "Social Aspects," in Lillian Craig Harris (ed.), *Egypt: Internal Challenges and Regional Stability*, London: Routledge & Kegan Paul, 1988, p. 26.
12. Hani Shukrallah, "Political Crisis and Political Conflict in Post-1967 Egypt," in Charles S. Tripp and Roger Owen (eds.), *Egypt Under Mubarak*, London: Routledge, 1989, p. 53.
13. Bill and Springborg, op. cit., p. 48.
14. Owen, op. cit., p. 30.
15. Bill and Springborg, op. cit., pp. 10-11.
16. Ninette S. Fahmy, *The Politics of Egypt: State-Society Relationship*, London: RoutledgeCurzon, 2002, p. 242.
17. Fareed Zakaria, "The Rise of Illiberal Democracy," *Foreign Affairs*, Vol. 76, November-December 1997, pp. 22-43.
18. Beattie, op. cit., p. 2.
19. Shahrugh Akhavi, op. cit., pp. 70-3.

20. Anwar el-Sadat, *Revolt on the Nile*, New York: John Day Co., 1957, p. 27.
21. Peretz, op. cit., pp. 233-45.
22. Derek Hopwood, *Egypt: Politics and Society 1945-1990*, London: Routledge, 1993, p. 186.
23. Nazih N. Ayubi, "Government and the State in Egypt Today," in C. S. Tripp and R. Owen (eds.), *Egypt Under Mubarak*, London: Routledge, 1989, p. 1.
24. Lillian Craig Harris, "Introduction," in L. Craig Harris (ed.), op. cit., p. 6.
25. Springborg, *Family, Power and Politics in Egypt*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1982, Ch. 2.
26. Nazih N. Ayubi, "Government and the State in Egypt Today," op. cit., pp. 10-11.
27. Roger Owen, "Socio-Economic Change and Political Mobilization: The Case of Egypt," in G. Salame (ed.), *Democracy Without Democrats? The Renewal of Politics in the Muslim World*, London: I. B. Tauris Publishers, 1994, p. 193.
28. Nazih N. Ayubi, "Government and the State in Egypt Today," op. cit., p. 13.
29. Peretz, op. cit., pp. 245-6.
30. Nazih N. Ayubi, *Over-Stating the Arab State: Politics and Society in the Middle East*, op. cit., p. 339.
31. Beverly Milton-Edwards, *Contemporary Politics in the Middle East*, Cambridge: Polity Press, 2003, p. 90.
32. Craig Harris, op. cit., p. 6.
33. Mubarak Loses His Cool, *Middle East International*, 27 March 1998, pp. 12-13.
34. Roger Owen, "Socio-Economic Change and Political Mobilization: The Case of Egypt," op. cit., pp. 183-4.
35. Ibid., pp. 340-2.
36. Owen, State, *Power and Politics in the Making of the Modern Middle East*, op. cit., pp. 142-3.
37. Milton-Edwards, op. cit., p. 73.
38. Lillian Craig Harris, "Introduction," op. cit., pp. 3-5.
39. Nazih N. Ayubi, "Domestic Politics," in L. Craig Harris (ed.), op. cit., p. 67.
۴۰. آلکسی دو توکویل، انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۲، ص ۱۷۷.
41. Roger Owen, *State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East*, op. cit., pp. 105-6.
42. Mourad M. Wahba, "Social Aspects," in L. Craig Harris (ed.), op. cit., p. 29.

43. Chris McGreal, "Egypt: Bread Shortages, Hunger and Unrest," *The Guardian*, May 27, 2008, p. 2.
44. Ibid., p. 2.
45. Amr Hamzawy and Mohammed Herzallah, "Egypt's Unrest in Perspective," *Washington Post*, May 14, 2008, p. 1.
46. Ibid., p. 2.
47. Mohammed Herzallah and Amr Hamzawy, "Egypt's Local Elections Farce: Causes and Consequences," *Policy Outlook*, Carnegie Endowment for International Peace, April 2008, pp. 2-3.
48. Samer Shehata, "After Mubarak, Mubarak?" *Current History*, Vol. 107, Issue 713, December 2008, p. 418.

